



۱۷۷۰ء کی جنگ میں شکست خوردہ ہو کر فرانس نے ہنگری سے صلح کر لی۔ اس صلح کے نتیجے میں ہنگری نے فرانس کو اپنی سرحدوں سے باہر دھکی دیا۔ فرانس نے اس کے نتیجے میں ہنگری کے خلاف جنگ لڑی۔ اس جنگ میں فرانس نے ہنگری کو شکست دی اور ہنگری کو اپنی سرحدوں سے باہر دھکی دیا۔

۱۷۷۲ء کی جنگ میں شکست خوردہ ہو کر فرانس نے ہنگری سے صلح کر لی۔ اس صلح کے نتیجے میں ہنگری نے فرانس کو اپنی سرحدوں سے باہر دھکی دیا۔ فرانس نے اس کے نتیجے میں ہنگری کے خلاف جنگ لڑی۔ اس جنگ میں فرانس نے ہنگری کو شکست دی اور ہنگری کو اپنی سرحدوں سے باہر دھکی دیا۔

۱۷۷۳ء کی جنگ میں شکست خوردہ ہو کر فرانس نے ہنگری سے صلح کر لی۔ اس صلح کے نتیجے میں ہنگری نے فرانس کو اپنی سرحدوں سے باہر دھکی دیا۔ فرانس نے اس کے نتیجے میں ہنگری کے خلاف جنگ لڑی۔ اس جنگ میں فرانس نے ہنگری کو شکست دی اور ہنگری کو اپنی سرحدوں سے باہر دھکی دیا۔



برلین الکساندر پلائس

آلفرد دوپلین

علی اصغر حداد

فهرست

۱۱ سرآغاز

۱۳ دفتر یکم

با خط ۴۱ راهی شد/ هنوز نرسیده است/ عبرت آموزی با سرمشق تسانویج/ تکمیل قصه به گونه‌ای نامتظر و تقویت زندانی مرخص شده به این وسیله/ کساد بازار، بعداً افت قیمت‌ها در بازار بورس، هامبورگ/ اوقات تلخ، لندن ضعیف‌تر/ پیروزی در تمام خطوط! فرانتس بیبرگف فیله‌ی گوساله می‌خرد/ حالا فرانتس با خود عهد می‌کند و در برابر تمام دنیا قسم می‌خورد که شرافتمند بماند، در برلین، با پول یا بی پول.

۴۹ دفتر دوم

فرانتس بیبرگف وارد برلین می‌شود/ فرانتس بیبرگف شروع به جست‌وجو می‌کند، آدمیزاد باید پول دریاورد، بدون پول نمی‌شود زندگی کرد. از نمایشگاه ظروف فرانکفورت/ لینا حق اوخواهری‌ها را کف دست‌شان می‌گذارد/ هازنهایده، نویه‌ولت، اگر این نیست، آن است، آدم نباید زندگی را از آنی که هست سخت‌تر کند/ فرانتس مرد قابلی است، می‌داند در قبال خودش چه وظیفه‌ای دارد/ ابعاد این فرانتس بیبرگف. فرانتس بیبرگف می‌تواند با قهرمانان باستانی برابری کند.

۱۱۵ دفتر سوم

تا دیروز سوار بر اسب‌های سرکش/ امروز اصابت تیر به سینه/ فردا در گور سرد. نه، ما می‌دانیم چطور بر خودمان مسلط باشیم.

۱۳۳ دفتر چهارم

یک مشت آدم دوروبر آکس/ بیبرگف در عالم بیهوشی، فرانتس در لاک خود فرو می‌رود، فرانتس نمی‌خواهد چیزی ببیند/ فرانتس در حال عقب‌نشینی، فرانتس برای یهودی‌ها در مارش خداحفاظتی می‌دمد/ به راستی که انسان سرنوشتی مانند حیوان دارد؛ انسان می‌میرد، همان‌طور که حیوان می‌میرد/ گفت‌وگو با ایوب؛ ایوب، تقصیر تو است، این تویی که نمی‌خواهی/ و همه دمی یکسان دارند، و

بنی آدم بیش از بهایم ندارد/ پنجره‌ی فرانتس باز است، توی دنیا چیزهای بامزه‌ای هم پیش می‌آید/ اسب کوچولو چه نازه، حالا بازم بتازه.

دفتر پنجم ۱۸۱

دیدار مجدد در آکس، سرمای سگی؛ سال بعد، ۱۹۲۹، از این هم سردتر می‌شود/ چند وقتی کار بی‌کار، استراحت، بازسازی خود/ بده‌بستان پررونق دخترها/ فرانتس درباره‌ی بده‌بستان دخترها فکر می‌کند و ناگهان دیگر رغبتی ندارد و چیز دیگری می‌خواهد/ اخبار محلی/ فرانتس تصمیم ویرانگری اتخاذ کرده است و متوجه نیست که دارد میان گزینه‌ها می‌نشیند/ یکشنبه، ۸ آوریل ۱۹۲۸.

دفتر ششم ۲۴۱

بار کج خوب به منزل می‌رسد/ یکشنبه‌شب، دوشنبه نهم آوریل/ فرانتس ناکاوت نشده و آن‌ها نمی‌توانند او را ناکاوت کنند/ برخیز ای روح ناتوان، برخیز و روی پای خود بایست/ سومین فتح برلین/ ارزش آدمیزاد به لباسی است که به تن دارد و آدم که عوض شد، نگاهش هم عوض می‌شود/ آدم که عوض شد، کله هم عوض می‌شود/ کسی که عوض شده، شغل دیگری می‌خواهد؛ شاید هم هیچ شغلی/ یک دختر هم از راه می‌رسد، فرانتس بیبرکف دوباره کامل می‌شود/ جنگ دفاعی علیه جامعه‌ی بورژوازی/ توطئه‌ی خانم‌ها، نوبت حرف‌زدن خانم‌های عزیز ماست، قلب اروپا پیر نمی‌شود/ بریدن از سیاست، اما بطالت مدام خیلی خطرناک‌تر است/ مگس خودش را چارچنگولی بالا می‌کشد، خاک از تنش می‌ریزد، به‌زودی دوباره وزوز خواهد کرد/ به پیش، قدم‌ها مرتب، کوبش طبل و گردان‌ها/ مشت روی میز است.

دفتر هفتم ۳۳۷

پوسی اوول، سیل آمریکایی‌ها، ویلما را با «دبلیو» می‌نویسند یا با «وی»؟/ مبارزه‌ی تن‌به‌تن شروع می‌شود! هوا بارانی است/ فرانتس سارق، فرانتس زیر ماشین نمانده، حالا توی ماشین نشسته است، سالم و سرحال است، موفق شده است/ ترانه‌ی عشق و اشتیاق/ احتمال دستیابی به محصول عالی، اما امکان نادرست‌از‌آب‌درآمدن برآوردها هم وجود دارد/ چهارشنبه، ۲۹ آگوست/ شنبه، اول سپتامبر.

دفتر هشتم ۳۹۷

فرانتس توجه ندارد و دنیا به راه خودش می‌رود/ قضیه به جریان می‌افتد، خلافاکارها با هم دعوا می‌کنند/ مواظب کارل لوله‌کش باشید، این مرد خیالاتی در سر دارد/ کار بیخ پیدا می‌کند، کارل لوله‌کش گیر می‌افتد و مقرر می‌آید/ و من سر برگرداندم و تمام ستم را دیدم، ستمی که در زیر آفتاب رخ می‌داد/ و بنگر، اشک‌ها همه از آن کسانی بود که بر آن‌ها ستم می‌رفت و تسلا دهنده‌ای نداشتند/ آنگاه مردگانی را ستودم که پیش‌تر مرده بودند/ دژ کاملاً محاصره شده است، آخرین تحرکات صورت گرفته است،

ولی همه‌ی این‌ها فقط مانورهای ظاهری‌اند/ نبردی که آغاز می‌شود. با طبل و شیپور می‌رویم جهنم/ قرارگاه مرکزی پلیس در آکساندرپلاتس است

دفتر نهم ۴۵۹

چهارشنبه سیاه راینهاولد، اما این فصل را می‌شود نادیده گرفت/ تیمارستان بوخ، بخش در بسته/ گلوکز و آمپول کافور، اما آخر سر شخص دیگری دخالت می‌کند/ مرگ سرود آهسته آهسته‌ی خود را سر می‌دهد/ و حالا فرانتس سرود آهسته‌ی مرگ را می‌شنود/ حالا وقت آن است که شرح بدهیم و بگوییم درد چیست/ عقب‌نشینی فاحشه‌ی خیث، پیروزی بزرگ قربانی‌کننده، طبال و تبرگردان/ هر آغازی دشوار است/ مام میهن عزیز، آسوده باش، چشم‌های من باز است، فریب نمی‌خورم/ و قدم‌رو، چپ راست، چپ راست، چپ

کتاب من ۵۰۹

پس گفتار چاپ جدید ۵۱۳

... و در این باره ...

دکتر هفتم

... و در این باره ...

دکتر هشتم

... و در این باره ...

دکتر نهم

... و در این باره ...

دکتر دهم

... و در این باره ...

... و در این باره ...

این کتاب سرگذشت فرانتس بیبرگف^۱ را روایت می‌کند. کارگر سابق کارخانه‌ی سیمان و حمل‌ونقل در برلین. او را از زندانی که به واسطه‌ی وقایع پیشین در آن محبوس بوده است، مرخص کرده‌اند و حالا دوباره به برلین برگشته است و می‌خواهد شرافتمند باشد.

در آغاز موفق هم می‌شود. ولی بعد، با آن‌که از لحاظ مالی در وضع نسبتاً خوبی به سر می‌برد، درگیر مبارزه‌ای بی‌امان می‌شود، مبارزه با چیزی که از بیرون می‌آید، غیرقابل پیش‌بینی است و به سرنوشت می‌ماند.

آن چیز سه بار به او حمله می‌کند و برنامه‌ی زندگی‌اش را به هم می‌زند، با دوزوکلک به او می‌تازد. فرانتس بیبرگف موفق می‌شود کمر راست کند و دوباره راست می‌ایستد.

آن چیز با رذالت تمام ضربه می‌زند و او را می‌کوبد. فرانتس بیبرگف به سختی می‌تواند از زمین بلند شود. شمارش معکوس شکست‌اش تقریباً شروع می‌شود. آن چیز سرانجام او را با خشونت هرچه تمام‌تر از پا درمی‌آورد.

به این ترتیب، مرد خوب ما که تا آخرین لحظه محکم ایستاده است، سرانجام به زمین زده می‌شود و باخت خود را می‌پذیرد، دیگر نمی‌داند چه کند و پیداست که کارش تمام شده است.

اما پیش از آن‌که کار خود را یکسره کند، از طریقی که در این جا مشخص نمی‌کنم، چشم‌اش باز می‌شود، به روشنی می‌بیند که مشکل از کجاست، می‌فهمد که مشکل خود اوست. با یک نگاه به برنامه‌ی زندگی‌اش می‌توان به این نکته پی برد. برنامه‌ای که هیچ می‌نمود، حالا طور دیگری به نظر می‌رسد و دیگر نه ساده است و نه آن‌چنان بدیهی، بلکه بلندپروازانه است و ساده‌لوحانه، گستاخانه و در عین حال بزدلانه، سراسر ضعف و زبونی.

1. Franz Biberkopf